

سلطان محمد صدقی استرآبادی *

سرابنده شیعی درگذشته ۹۵۲ ق

❦ علی حیدری یساولی ❦

مولانا سلطان محمد،^۱ متخلص به صدقی، از عالمان و شاعران شیعی مذهب، اواخر قرن نهم، در استرآباد پا به عرصه گیتی نهاده است. کتاب های تذکره و تواریخ نگارش یافته در آن عهد زندگی وی را چنان که شایسته «عالم کامل و شاعر فاضلی»^۲ چون او بوده، روشن نمی سازند ولی آن چه محتمل به نظر می رسد، پس از طیّ مقدمات علوم و معارف در آن زمان، بسان بسیاری از اهالی علم و فن و هنر عازم هرات، پایتخت پراز جلوه تیموریان می شود. گویا در آن شهر نمی تواند توجه امیر نام دار، علیشیر نوایی را که در چند سال پایانی عمر خویش به سر می برد، به خود جلب کند و حتی موجب آزدگی و رنجش وی نیز می شود به طوری که به دستور امیر روانه زندان می گردد. صدقی در بیت هایی از قصیده ای که در ستایش حضرت

* دیوان وی توسط نویسنده مقاله، در دست انتشار است.

** پژوهشگر و مدرّس دانشگاه.

۱. تذکره روز روشن (ص ۳۷)، نام صدقی را «ملا احمد» ذکر نموده و شادروان سعید نفیسی در تاریخ نظم و نشر در

ایران (ص ۶۶۶)، همین گفته نادرست را نقل کرده است.

۲. تحفه سامی، ص ۸۰، ش ۴۴۴. نویسنده عرفات العاشقین (ج ۴، ص ۲۳۳۰)، چنین از علم و فضل وی سخن رانده: «صادقی در غایت صدق و پاک نهادی، کاملی در نهایت فقر و درویش نهادی، مولانا صدقی استرآبادی، به غایت فاضل، کامل، خوش طبیعت، عالی همت، بزرگ رتبت و جامع بوده.»

سلطان محمد صدقی استرآبادی *

سراینده شیعی درگذشته ۹۵۲ ق

❦ علی حیدری یساولی ** ❦

مولانا سلطان محمد،^۱ متخلص به صدقی، از عالمان و شاعران شیعی مذهب، اواخر قرن نهم، در استرآباد پا به عرصه گیتی نهاده است. کتاب های تذکره و تواریخ نگارش یافته در آن عهد زندگی وی را چنان که شایسته «عالم کامل و شاعر فاضلی»^۲ چون او بوده، روشن نمی سازند ولی آن چه محتمل به نظر می رسد، پس از طی مقدمات علوم و معارف در آن زمان، بسان بسیاری از اهالی علم و فن و هنر عازم هرات، پایتخت پراز جلوه تیموریان می شود. گویا در آن شهر نمی تواند توجه امیر نام دار، علیشیر نوایی را که در چند سال پایانی عمر خویش به سر می برد، به خود جلب کند و حتی موجب آزدگی و رنجش وی نیز می شود به طوری که به دستور امیر روانه زندان می گردد. صدقی در بیت هایی از قصیده ای که در ستایش حضرت

* دیوان وی توسط نویسنده مقاله، در دست انتشار است.

** پژوهشگر و مدرس دانشگاه.

۱. تذکره روز روشن (ص ۳۷)، نام صدقی را «ملا احمد» ذکر نموده و شادروان سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران (ص ۶۶۶)، همین گفته نادرست را نقل کرده است.

۲. تحفه سامی، ص ۸۰، ش ۴۴۴. نویسنده عرفات العاشقین (ج ۴، ص ۲۳۳۰)، چنین از علم و فضل وی سخن رانده: «صادقی در غایت صدق و پاک نهادی، کاملی در نهایت فقر و درویش نهادی، مولانا صدقی استرآبادی، به غایت فاضل، کامل، خوش طبیعت، عالی همت، بزرگ رتبت و جامع بوده.»

علی علیه السلام گفته، اشارتی به همین روزهای پریشانی خویش دارد:

در محنت چنین نبرد التجا به غیر
پیداست قدر غیر تو گران و این ماست
از جور دهر گرچه اسیر نوایی است
آسوده خاطر است که عونت معین ماست^۱
سلطان محمد، پس از تحمل «جور دهر» در هرات، روانه کاشان می شود، شهری که پذیرای
عالم و شاعری شیعی و پای بند به مذهب اثناعشری بود. در این شهر در فقه و کلام تا مدارج
بالای علمی پیش می رود^۲ و صاحب کرسی درس می گردد.^۳ «در شعر و انشاء یگانه
دوران [بود]»،^۴ «در شیوه شاعری ذوقی تمام داشت»^۵ و «در فن قصیده استاد بود»^۶

۱. قصیده ای با بیت آغازین:

چون تاب باده چهره فروز یقین ماست
روتافتن ز آتش می نقض دین ماست
۲. تحفه سامی، ص ۸۰: «اکثر علوم خصوصاً کلام و فقه را ورزیده، در بحث علمی و فصاحت بی نظیر زمان خود
بود.»

۳. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۶۵: «سال ها در کاشان توطن گزیده، به قلم فضیلت، نقشی افاده بر الواح
خاطر طلبه می نگاشت.» و تذکره خوشگو، دفتر دوم، ص ۴۰۲: «سال ها در کاشان به افاده پرداخته.»

۴. تحفه سامی، ص ۸۰.

۵. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۶۵.

۶. تذکره آشکده، ص ۱۵۶.

۷. صدقی استرآبادی، قصاید آبداری در استقبال و افتخای قصیده پردازان بزرگ ادب پارسی، سروده و در این
میان، بیشتر به قصاید ظهیرالدین فارابی و سپس انوری ابیوردی و خاقانی شروانی نظر داشته است.
شماری از آن قصاید، از این قرارند:

(۱) از ظهیر فارابی (قصیده ای ۳۹ بیتی در ستایش قزل ارسلان ایلدگز): با مطلع:

شرح غم تولدت شادی به جان دهد
وصف لب تو طعم شکر و ادهان دهد

صدقی (در پنجاه بیت در ستایش شاه طهماسب صفوی): با مطلع:

یا قوت آبدار لب تو جان دهد
لب تشنه را به چشمه حیوان نشان دهد

و در بیت ۴۸ چنین می آورد:

بگذشت سال ها و به بزم سخن هنوز
شعر ظهیر یاد قزل ارسلان دهد

(ب) از ظهیر (قصیده ای ۳۴ بیتی در ستایش قزل ارسلان): با مطلع:

به حلقه ای که سر زلف یار بگشاید
زمانه را و مرا هر دو کار بگشاید

صدقی (در ۵۳ بیت در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام): با مطلع:

به روی عاشق اگر چشم یار بگشاید
در بهشت بر او کردگار بگشاید

(ج) از ظهیر (قصیده ای ۳۷ بیتی، در ستایش اتابک نصرالدین ایلدگز): با مطلع:

و در این فن شاگردانی چون شمس الشعراء محتشم کاشانی (م ۹۹۶ ق) و دو فرزندش محمد متخلص به مشربی^۱ و محمد حسین^۲ را می پرورد.

محتشم در شیوه قصیده سرایی و حتی ترکیب بند گویی، به استاد خویش نظر داشته

لث سپیده دم که شدم محرم سرای سرور
صدقی (در ۵۲ بیت، در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام)؛ با مطلع:

سخر که خسرو آفاق در لباس سرور شتافت بهر تجلی به جلوه گاه ظهور
(د از انوری (قصیده ای در ۵۳ بیت، در مدح سید اجل عمادالدین ابوالفضل طورانی)؛ با مطلع:

چو شاه زنگ برآورد لشکر از مکن
فرو گشاد سراپرده پادشاه ختن

صدقی در ۴۵ بیت، در ستایش حضرت مهدی علیه السلام)؛ با مطلع:

چنین که بر سر من سروتوست سایه فکن
همای چون نبرد رشک بر سعادت من

(ه) انوری (سوگندنامه ای در قالب قصیده ای ۱۰۱ بیتی است که در نفی هجو قبه الاسلام بلخ گفته و اکابر آن دیار را مدح کرده)؛ با مطلع:

ای مسلمانان، فغان از دور چرخ چنبی
وز نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری

صدقی (در ۳۳ بیت، در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام)؛ با مطلع:

ای شده فرمان پذیرت چرخ از نیک اختری
تابع رأی منیر آفتاب خاوری

و در بیت ۲۸ و ۲۹ این قصیده می آورد:

از بی حیرت دو مصرع در مقام معذرت
بر زبان آوردم از اشعار پاک انوری

در ثنائی تو اگر عاجز شوم معذور دار
تا کجا باشد توان دانست حد شاعری

(و) خاقانی (قصیده ای ۶۲ بیتی، در ستایش صفوة الدین بانوی شروان شاه اخیسان)؛ با مطلع:

بانوی تاجدار مرا طوقدار کرد
طوق مرا چو تاج فلک آشکار کرد

صدقی (در ۳۳ بیت، در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام)؛ با مطلع:

ایزد چو گنج دانش خود آشکار کرد
بر شاه دین پناه سراسر نثار کرد

گفتی است که صدقی استرآبادی در قصیده ای، در خطاب به حضرت رضا علیه السلام چنین می سراید:

مراز خلق کریمت درین قصیده غزا
که رشک انوری و غیرت ظهیر توان شد

توقع است عطایی چنان که حسب الاماره
به آن عطیه در آن نشئه هم شهیر توان شد.

۱. سام میرزا این دو مطلع را از وی نقل می نماید:

به مردم اختلاط گرم دارد آفتاب من
ندارد رحم بر سوز دل و چشم پرآب من

*

مرآمد نصیب از عشق خوبان
نصیب کس مبادا یا رب این داغی که من دارم (؟)

۲. سام میرزا این یک بیت را از وی می آورد:

مرا به باده بشوید چون هلاک شوم
بدین مگرز گناهان خویش پاک شوم

و نمونه بارز این دنباله روی و برداشت، هفت بند معروف وی در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، با بیت آغازین:

السلام ای عالم اسرار رب العالمین وارث علم پیمبر فارس میدان دین

که با پیش رو داشتن سروده ملا حسن کاشی،^۱ به استقبال هفت بند صدقی شتافته، با مطلع:

السلام ای ذات پاکت نور رب العالمین از فروغ گوهرت روشن چراغ ملک و دین

در همین دوران، با ملا حیرتی تونی،^۲ بر سر مراتب شعرو شاعری منازعاتی داشته به گونه ای که زبازند خاص و عام بوده و همین ستیز و کشمکش سبب شده که نام صدقی در کنار «مولانا حیرتی» به عنوان دوسراینده دارای دغدغه شعرو موازین شاعری برده شود. قاضی احمد میرمنشی قمی در خلاصه التواریخ (ج ۵) به نزاع این دو اشاره می کند و میر تقی الدین کاشانی (زنده به سال ۱۰۱۶ ق) در خلاصه الاشعار، آن گاه که به میر یعقوبی، شاعری هم روزگار صدقی می پردازد، این گونه می آورد:

از شعرای قدیم است، در زمان مولانا حیرتی و مولانا سلطان محمد صدقی، صیت شاعری وی به همه جا رسیده بود.^۳

این نکته سنجی میر تقی الدین، با توجه به آگاهی وی از شمار فراوان سرایندگانی که با میر یعقوبی در یک زمان و حتی یک ناحیه به سر می برده اند، نشان از اهمیت و رابطه حیرتی و صدقی، دو شاعر هم روزگار با شاعر مورد نظری دارد.

صدقی استرآبادی، که در پی استیلای صفویان بر قلمرو ایران، و حمایت های آن ها از عالمان شیعی و شاعران ستاینده خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، فضای مناسب و مساعدی را در ابراز عقاید، پیش روی خویش فراهم می دید، بیش از پیش به سرودن قصایدی در نعت و منقبت پیشوایان معصوم شیعه چون امیرالمؤمنین، امام رضا^۴ و حضرت مهدی علیه السلام می پردازد؛

۱. نک: دیوان ملا حسن کاشی، ص ۱۶۴.

۲. درباره او نک: مجالس النفائس، ص ۱۵۳، ش ۴۵۱ و تذکره همایون و اکبر، ص ۳۸.

۳. خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (بخش کاشان)، ص ۲۷۲.

۴. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۶۶: «وقتی در محاذی صندوق امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحية والثناء در بدیهه، قصیده ای گفته که مطلعش این است:

غمی است در دلم از روزگار سفله نواز که شرح شمه آن قصه ای ست دور و دراز

هم چنین در همین باره نک: تذکره خوشگو، دفتر دوم، ص ۴۰۲.



شماری از آیات وی در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام که نمود عمق اعتقاد وی بدان حضرت است از این قرارند:

بهر خلافت تو و عذر مخالفت
نص صریح هم چو حدیث غدیر نیست

*

این فرقه از کجا و مدیح تواز کجا
مدح تو آن بود که به فرقان نگاشتند

*

ظهور نور حق چون در تجلی جمال توست
نقاب از رخ برافکن نور الله را نمایان کن

*

جامع اوصاف یزدانی عجب نبود اگر
در خواطر وصف توشیء عجاب انداخته

*

کاتب آیات وحی و ناصب ریایات شرع صاحب سر خدا و نایب پیغمبری
صدقی که بیشتر عمر خویش را در زمان پادشاهی شاه اسماعیل (م ۹۳ق)، بنیان گذار
سلسله صفوی، و فرزندش طهماسب (م ۹۸۴ق) گذراند،^۱ بسان بسیاری از عالمان و شاعران
شیعی هم روزگار خویش به مقام معنوی و پیوستگی این حاکمان به امامان معصوم شیعه قایل
بوده و یا دست کم به این اعتقاد تظاهر می کرد،^۲ چرا که به هر روی نمی توانست از حمایت های
این صاحبان زر و زور بی نصیب بماند، از این رو قصایدی در ستایش طهماسب صفوی در میان
اشعار وی به چشم می خورد.^۳ صدقی، در این قصاید، شاه طهماسب را این گونه می ستاید:

کشورستان مدار جهان شاه شه نشان
طهماسب خان که جان جهان گفتنش رواست
آن آسمان شکوه که عنقای همتش
دارد فراز سدره و طوبی نشست و خاست
وان آفتاب اوج شرف کز شعاع اوست
گرماه را فروغ و اگر مهر را ضیاست
گردید ملک ظاهر و باطن مسخرش
آری جهان صورت و معنی بر این گواست

۱. عرفات العاشقین، ۲۳۲۰/۴: «تا اواسط زمان شاه طهماسب از وی نشان داده اند.»

۲. شاه گردون آستان طهماسب خان ظل الله ناصر صاحب زمان صاحب قران نصرت قرین

شاه را وصف کمال این بس کمال وصف هم قرة العین نبی چشم و چراغ ملک و دین.

۳. پنج قصیده با عنوان «ستایش شاه طهماسب» و دو قصیده به ترتیب «در ستایش امام رضا علیه السلام و گذر به آفرین
شاه طهماسب» و «در ستایش شاه طهماسب و گذر به مدح امام رضا علیه السلام» در این دستنویس به چشم می خورد.

سلطان صاحب قران و دین پناهی را که «از جنگ بیم داشت و تاملی توانست به قول خود، خویشتن و مسلمانان را در مهلکه غی افکند»؛^۱

در بزم و رزم بی بدل بی نظیر هم
آن روز کم مهابت شیران جنگ جوی
از برق تیغ و رعد تفنگ و سحاب تیر
باران تیر تیره کند دهر را چنانک
بزم توجان فراید و رزم توجان گزاست
گویی که رنگ چهره نمودار کهریاست
گردد عیان که فتنه و آشوب در هواست
گویی که روز جنگ شب تار فتنه زاست

...

آن دم چوپانهی به رکاب ظفر قرین
در بر لباس جنگ که بر قدر توست راست،
گر صف دشمن تو بود کوه فی المثل
در رهگذار صرصر قهرت کم از هبابت
و کسی را که «شاعران را به بهانه آن که مبالغه گرد و دروغ پردازند به خود راه غی داد، اما حقیقت آن بود که غی خواست سیم و زری که انباشته بود صرف آنان شود»؛^۲

در جهان صیت سخای تو چنان گشت بلند
که اگر گوش بگیرند صدای آید
کشور جود تو را آب و هوا روح فزاست
خرم آن دل که از آن آب و هوای آید
با این همه بعید به نظر می رسد از خزانه این شاه صفوی برخوردار شده باشد چرا که به شهادت سام میرزا روزگار را در سختی و تنگامی گذرانده؛ «اما بسیاری طالع افتاده و گویا فلک کج رفتار ناسازگار غیر از این کاری ندارد که عاقل از او در نیج باشد و جاهل، صاحب گنج»^۳ و یک رباعی در همین باره از وی نقل می کند:

تا دور فلک گرد زمین خواهد بود
با اهل دلش همواره کین خواهد بود
باشیوه بیداد قرین خواهد بود
تا بود چنان بود و چنین خواهد بود
یکی از وجوه «بی طالعی» وی، به جز تنگ دستی، همانا درگذشت فرزندش محمد است که «جوانی بوده است در کمال فهم و استعداد، و خطوط رانیک می نوشت و به قدر طالب علمی داشت. تخلصش مشربی بود.»^۴ صدقی، گویا ترکیب بندی را در مصیبت فقدان فرزندش سروده باشد، با مطلع:

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵/۵.

۲. همان، ۱۶.

۳. تحفه سامی، ۸۰.

۴. همان، ۱۲۸، ش ۲۳۳.

کارفرمای خرد باش ای دل فرخنده‌رای
 دیدۀ از صورت ببند و چشم معنی برگشای
 بالاخره بنابر آن چه تحفهٔ سامی و از پی آن صبح گلشن، روز روشن و کتاب شرح حال ادبا و
 علمای استرآباد آورده‌اند «در شهور اثنی و خمسين و تسعمائه در جوار مقعد صدق عند مليک
 مقتدر ساکن گشته، در شهر کاشان مدفون است».^۱
 هم چنین قاضی احمد قمی در خلاصه التواریخ و حسن بیگ روملو در احسن التواریخ،
 ذیل وقایع و سوانح ۹۵۲ق، سال درگذشت وی راثبت کرده‌اند و امین احمد رازی در ضمن
 قطعه‌ای می‌آورد:
 صدقی آن سرور ارباب سخن آن که صیت سخنش هرجا رفت
 بهر تاریخ وی آمد از غیب عالمی بی بدل از دنیا رفت (۹۵۲ق)

آثار صدقی

به جز کتابی به نام مطلع الانوار که گویا در موضوع کلام و یافقه نوشته و کتابی که در شرح
 مطالع به رشتهٔ تحریر درآورده است،^۲ دیوان اشعاری است شامل قصایدی در توحید
 باری تعالی، نعت پیغامبر گرامی، ستایش امیرالمؤمنین، حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت
 مهدی علیه السلام و نیز در مدح شاه طهماسب صفوی، ترکیب‌بندهایی در مرثیهٔ کربلای معلّٰی،
 ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام و در مصیبت فقدان فرزندش محمد (متخلص به مشربی) می‌باشد که
 از دست نویس یگانهٔ وی بادست آمد. به جز این، آن چه از کتاب‌های تذکره پی می‌بریم،
 غزل هم می‌گفته که سه بیت از «اعجاز غزلیات»^۳ او را سام میرزا در کتاب خویش آورده است:
 نی از عدم غم دل نی از وجود ما را عشق تو ساخت فارغ از هر چه بود ما را

*

به ناله بود دل از دود آه پر شرر من که در گرفت به یک بار آتش جگر من
 گذشت سایه‌ام از سر، دریغ کان سیلاب نبرد سایهٔ بخت سیاه را از سر من

۱. همان، ۸۱ و صبح گلشن، ۲۵۲ و شرح حال ادبا و علمای استرآباد دست‌نویس مسجد اعظم، ش ۱/۱۲۲۷۷.

برگ ۹، الف و ب.

۲. شاید هم مطلع الانوار، همان شرح مطالع وی باشد.

۳. برگرفته از تحفهٔ سامی.

ساقی نامه ای ۳۲۵ بیتی هم دارد که شادروان گلچین معانی در تذکرهٔ پیمانه (ص ۲۶۴)، آورده است. این ساقی نامه را مرحوم جعفر سلطان القرائی در سال ۱۳۴۱ ش به درخواست گلچین معانی، از مخطوطهٔ بیاض حافظ حسین کربلایی (صاحب روضات الجنان) مورخ ۹۷۵ ق استنساخ کرده و در اختیار نویسندهٔ تذکرهٔ پیمانه قرار داده است.^۱

به رباعی نیز دست یازیده که یک گونه از آن به نقل از تحفهٔ سامی گذشت.

۱. از آن جاست:

خوشا حال مستی که منصوروار
ز جام پیایی که ساقیش داد
به کف جام و ساقی به کام دلش

...

بیا ساقی آن می که هستی فزاست
به من ده که خواهان آن مستی ام

...

بیا ساقی آن جام مردآزمای
پیمای بر من ولی آن چنان

...

بیا ساقی از جام جم یاد کن
چو دیدی که هیچ است انجام عمر

...

بیا ساقی آن آب کوثرنشان
روان ساز بهر فراغ دلم
بده ساقی آن بادهٔ پاک را
کزین نیل گون خم ترشح کنان

...

بیا صدقی و طی این نامه کن
خوشی گزین ترک هنگامه کن...

کتاب‌های جنگ و تذکره، از این آثار، به ویژه قصاید، برخوردار بوده‌اند^۱ به گونه‌ای که برای مثال تذکره عرفات العاشقین، از دو قصیده صدقی، چهاربیت ذیل را ثبت نموده است:

چون مهر، آن که بهر توسر در جهان نهاد
پا بر سریر مملکت جاودان نهاد

نهاد جز برای خریداری غمت
ایزد که در نهاد خرد نقد جان نهاد

*
گر عاقلی مباش مقید به هیچ جا
نشینده‌ای که ملک خدا بنده خدا؟^۲

بحر قناعتی است ز موج اندر آمده
عریان تنی که هست منقش به بوری

۱. در سال‌های اخیر، آقای سید عباس رستاخیز در منتخب الاشعار فی مناقب الابرار (ج ۲)، به نقل از مجموعه دست‌نویسی شماره ۱۳۵۰۱ مجلس شورا، چهار قصیده از صدقی را گزینش کرده و آورده است؛ بابت‌های نخستین:

الف) خطی است بر کتیبه این دیر دیر پا
کاسوده زیست آن که رضا داد بر قضا

ب) لطف شکر خنده اش قیمت شکر شکست
نکته مشک خطش رونق عنبر شکست

ج) چون مهر آن که بهر توسر در جهان نهاد
پا بر سریر سلطنت جاودان نهاد

د) غمی است در دلم از روزگار سفله نواز
که شرح شمه آن قصه‌ای ست دور و دراز

۲. بیت مزبور، مطلع قصیده‌ای ۷۲ بیتی است در دیوان ملا نظام استرآبادی (ص ۸۰) که به استقبال قصیده نامدار عبدالواسع جبلی رفته است. بیت مقطع این قصیده، تخلص سرانیده را در بر دارد:

آن به که بر زبان بودت توبه ربنا
دام فریب خلق بود نقش بوری

دَم درکش ای نظام ازین گفتگو درگ
نارنگه نمائد که صدقی، خود، در قصیده‌ای ۴۴ بیتی، از پس ملا نظام، قصیده عبدالواسع جبلی را استقبال کرده است؛ این بیت‌ها از آن جاست:

خطی است بر کتیبه این دیر دیر پا
کاسوده زیست آن که رضا داد با قضا

فارغ ز موج خیز حوادث کسی نشست
کوبرفراز قاف قناعت گرفت جا

...
عریان تنی که زهده فروش است بر تنش
دام فریب خلق بود نقش بوری

...
در حال بی کسی به کسان التجا مکن
نشینده‌ای که هست کسی بی کسان خدا؟

...
و ربایدت که پای نهی بر بساط عرش
سرنه به فرش روضه سلطان اولیا

شاه سریر کشور دانش ولی حق
سلطان ابوالحسن علی موسی الرضا

...
گاهی ثنای ذات تو گوید گهی دعا...

فرخنده وقت آن که چو صدقی ز روی صدق
هم چنین امین احمد رازی، نویسنده هفت اقلیم، بر این نکته پای می‌فشرد که صدقی، قصیده مزبور را در تتبع از ملا نظام سروده و نه بیت آن را نقل می‌نماید. (نک: ۱۲۶۶/۲).

و تذکره ریاض الشعراء از چهار قصیده وی، ۶۲ بیت رامی آورد که به ترتیب، ۱۱، ۲۵، ۲۲ و ۴ بیت با مطلع های ذیل هستند:

چون مهر، آن که بهر توسر در جهان نهاد پابر سریر سلطنت جاودان نهاد

*

یا قوت آبدار لب ت قوت جان دهد لب تشنه را به چشمه حیوان نشان دهد

*

جام اغیار لبالب زمی لعل مثال ساغر ما هم از خون جگر مالا مال

*

چون تاب باده چهر فروز یقین ماست روتاقتن ز آتش^۱ می نقض دین ماست^۲

در این میان، شماری از ابیات قصیده بار دیف «دهد» در ریاض الشعراء، در تنها دست نویس شناخته شده از دیوان صدقی، به چشم نمی خورد؛ آن نه بیت از این قرارند:

بشنو که بر کتابة این دیر دیر پاست هر پند دلپذیر که پیرمغان دهد
زاهد کجا عمارت میخانه از کجا کار من است آن اجلم گرامان دهد
ساقی، من و تو را به قرار جهان چه کار؟ عالم مدار به که قرار جهان دهد
شاه بلند مرتبه آسمان شکوه گرساق عرش پایه قدرش نشان دهد
طهماسب شه که ظل همای سعادتش خورشید را در اوج شرف سایبان دهد
معلوم اوست سر قضا و قدر بلی اسرار علم غیب به او غیب دان دهد
در هیچ قرن دیده دوران چو او ندید صاحب قران که نصرت صاحب زمان دهد
باز گرسنه چشم به دوعدالتش گنجشک را به خانه چشم آشیان دهد
مانند آن که جیب حیاتش زمان زمان گردون دون به چنگ غم جان ستان دهد

ابتدای بیت های ۲۲، ۲۴ و ۲۵ که در ریاض الشعراء سفید بوده و مصحح محترم آن، در دو مورد نخست، واژه «صدقی» را جایگزین کرده، در دست نویس اساس ما به ترتیب واژگان

۱. در ریاض الشعراء جای واژگان «روتاقتن ز آتش می» سفید مانده است.

۲. نک: ریاض الشعراء والہ داغستانی، ۲/ ۱۱۷۷-۱۱۸۰.

«مرغ» و «بگذشت» آمده و در مورد سوم که جایش سفید مانده، واژگان «تا آن زمان که» به چشم می خورد.^۱

در تذکره وادی امین، اثر شرف شوشتری که در زمان فتحعلی شاه قاجار نوشته شده، ۳۲ بیت از قصیده صدقی باردیف «دهد» آمده،^۲ هم چنین گوهری هروی در کتاب الف قصاید که گویا به سال ۱۲۹۰ ق نوشته، چند قصیده از وی را آورده است.^۳ تذکره مخزن الغرائب هم یک بیت از غزل وی را که پیش تر تحفه سامی یاد کرده، ذکر می کند و جز این، مطلع قصیده ای که در اصل از آن ملا نظام معمایی استرآبادی است را به عنوان نمونه ای از ابیات قصاید وی در خود جای داده:

گر عاقلی مباش مقید به هیچ جا نشنیده ای که ملک خدا بنده خدا؟^۴

درباره دست نویس

پیش تر شادروان احمد گلچین معانی، از نبود دست نویسی از دیوان صدقی خبر داده و در تذکره پیمانه نوشته است: «در فهرست ها نسخه دیوان صدقی استرآبادی به نظر نرسیده است.»

دست نویس مورد استفاده در این نوشتار، که در کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی به شماره ۲۴۰۱ نگاهداری می شود در فهرست آن جا این گونه شناسانده شده است:

۱. آن بیت ها به ترتیب چنین اند:

مرغ خیال را به هوای ثنای تو جابر فراز کنگره لامکان دهد

*

بگذشت سال ها و به بزم سخن هنوز
[که در ریاض چنین آمده: «صدقی سال هاست به...»]

*

تا آن زمان که دست و دل همت بلند
[که در ریاض آمده: «... دست و دل از همت بلند»]

۲. نک: الذریعة: ۲۵/۸ ش ۳۷: «تذکره للشعراء بالفارسیة فی مجلدین».

۳. الف قصاید دست نویس مرکز احیای میراث اسلامی قم، ش ۱۴۰۱، به خط گوهری هروی.

۴. نک: مخزن الغرائب، ۴۵/۳ ش ۱۲۰۱.

«بیشتر اشعار این دیوان در توحید باری تعالی و مدح پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام می باشد و در آن اشعاری در مدح شاه طهماسب صفوی نیز آمده است با تخلص صدقی در بعضی از قصاید. آغاز افتاده:

نظر به مردم چشم از تو این سرور بس است

که هر شبی که جهان تیره شد ز دود ظلام

انجام افتاده:

یار رفت از دست و دل پردرد و همد ناپدید

درد دل کس با که گوید یار کو همد کجاست؟»

ویژگی های این دست نویس نیز این گونه آمده است:

«نستعلیق، از سده دوازدهم، عناوین شنگرف، جلد تیماج مشکی ضربی، ۷۳ گ، ۱۲ س، ۱۹×۱۳ سم.»^۱

۳۳ قصیده و سه ترکیب بند این دست نویس بدین شرح است:

قصیده نخستین در ستایش حضرت باری تعالی است که از ابتدای قصیده ایاتی افتاده و پس از آن به ترتیب دو قصیده در نعت پیغامبر گرامی، پانزده قصیده در منقبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام (که قصیده پانزدهم به ستایش شاه طهماسب گذری کند)، چهار قصیده در مدح حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام (که قصیده چهارم به ستایش شاه طهماسب گذر کرده است)، چهار قصیده در مدح امام زمان حضرت مهدی علیه السلام، یک قصیده در نعت چهارده معصوم علیهم السلام، شش قصیده در ستایش شاه طهماسب صفوی (که قصیده ششم به ستایش حضرت رضا علیه السلام گذری نماید) و بالاخره ترکیب بندهایی در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام، در ثای کربلا و بالاخره در مصیبت فقدان یکی از یاران که پایان آن ساقط شده است.

ناگفته نامند که تا برگ ۵۸ این دست نویس به ترتیب الفبایی حروف پایانی تنظیم شده و پس از آن چنین ترتیبی وجود ندارد. ترکیب بندها هم بدون نظم خاصی در این دست نویس آمده اند؛ ترکیب بند «در ستایش امیرالمؤمنین» از برگ ۷۱ تا ۷۹، ترکیب بند «در ثای کربلا» از برگ ۱۱۵ تا ۱۲۰ و ترکیب بند «در مصیبت فقدان یکی از یاران» برگ های ۱۴۷ و ۱۴۸ این دست نویس را به خود ویژه ساخته اند.

از خصوصیات املایی آن هم می توان به موارد ذیل اشارت کرد.

۱. حرف «به» در همه موارد به واژه پس از خود چسبیده است؛ مانند:

بهر ← به هر؛ بهوای ← به هوای.

۲. همه جا، حرف «گ»، به صورت «ک» نوشته شده.

۳. در بیشتر موارد، «را» به پیش از خود چسبیده است؛ مانند:

ترا ← توراً؛ خدایرا ← خدای را.

۴. ضمائر اشاره «این» و «آن» به اسم پس از خود متصل آمده اند؛ مانند:

آنکسان ← آن کسان.

۵. در همه جای دست نویس صورت ملفوظ و یا غیر ملفوظ الف فعل «است» رعایت

شده است؛ مانند: عمریست ← عمری ست.

چند نمونه از اشعار صدقی:

در ستایش پیغامبر گرامی ﷺ

ای تورا در مزرع احسان دو عالم خوشه چین هم تو خیر المرسلین هم رحمة للعالمین
بر تو ختم است این که در ملک نبوت جز تو نیست خاتم کان را بود کون و مکان زیر نگین
کشور امکان بود جزم تورا در تحت حکم ابلق دوران بود عزم تورا در زیر زین
سلطنت این است کایزد داشت ارزانی به تو بنده مالک رقابت قهرمان ماء و طین
(۵) هم فلک محکوم امرت هم ملک فرمان پذیر حکم عالی از قاع شان همین باشد همین
منزلت جایی ست کان جا قصر تعظیم تورا ست پایه بر اوج سپهر و سایه بر عرش برین
حیرت افزا بود شأن عالی ات زان بازماند در شب معراج از همراهی ات روح الامین
در مقام قاب قوسین چون نبود آدم ازان ناوک تلبیس خورد از شست ابلیس لعین
از براق برق رفتارت چوریزان شد عرق ز آسمان آمد فرو باران رحمت بر زمین
(۱۰) نامه وحی است طومار دلت لا ریب فیه فیه انوار التقی منه الهدی للمتقین
شد نبوت رانسان از مهر توقیعت تمام هست تکمیل نشان آری به مهر آخرین
معجزت کز شق مه در بر رخ عالم گشود اختر صدقت نمایان گشت از اوج یقین

دست اعجاز تو اسرارید الله را نمود
صانع عالم که چرخ چنبیری می آفرید
(۱۵) قدرت توست آن که دستش چرخ را ختم صفت
مبدع اشیا که آبا آفرید و امهات
داشت چون بوی خورشید خوشبو تر آمد لاجرم
راهرو گرو نگر داند ز گرد راه تو
کحل توفیق اولوالابصار گرد راه توست
(۲۰) آرزومند زلال وصل و مست شوق تو
نور مهرت دل فروز و نار کینت سینه سوز
گوهر پاکیزه ات را سنگ بدگوهر شکست
مایه عیش ابد پیوند نقد مهر توست
تا شب تحصیل شمع طالب دینت شود
(۲۵) روی اعجاز تو چون خورشید تابان تا ابد
روح پاکت فیض جان بخشد به تأیید خدای
چون غاید اختر هستی خصمت پیش تو؟
باد کویت جان فرا چون نکست گلزار خلد
معجز معجز نادر کشور اعجاز تو
(۳۰) بر سر پهرانت منی سرفراز کاینات
ای در آن رتبت که هستند اوصیای دین تو
بر ضمیرت نیست پنهان این که چندین ماه و سال
منت ایزد را که در امداد آن توفیق یافت
شاه گردون آستان طهماسب خان ظلّ اله
(۳۵) آن که چون در خانه زین مهروراش دید چرخ
وان که چرخ عاق را انصاف او در حقه کرد
دایه توفیق پروردش ازان در مهد ناز
کرد برگرد جهان بر دفع یا جوج ستم



بلکه می گویم که آن دست است این در آستین
خواست تا در دست قدرت باشدت انگشتین
می دهد دور شبان روزی به انگشت کهن
شهرت دین تو آش مقصود بود از آن و این
طینت عبد مناف از نافه آهوی چین
نور اقبالش دمد خورشید آسا از جبین
ای خوش آن چشمی که شد زان کحل بینش راه بین
نه به آب خضر مایل نه به کاسی من معین
نسخه عین بهشت و دوزخ است این مهر و کین
بی بصیرت وه چه داند قیمت درّ ثمین؟
بی چنین سرمایه نتوان بست عقد حور عین
طبع موم از بهر این دوری گزید از انگبین
بس بود مرآت وجه الله حیناً بعد حین
خوش بود پیوند جان این طور با جان آفرین
هست خورشید نبوت از جینت مستبین
یاد رویت غم زدا از خاطر اندوه گین
بس علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
کافرینش راست برشان رفیعش آفرین
در حریم کبریا از انبیا برتر نشین
بود دین پایداریت آرزومند همین
پادشاه دین پناه آن داور یزدان گزین
ناصر صاحب زمان صاحب قران نصرت قرین
گفت آن خیر المکان می خواست این نعم المکین
بد عمل راست گیر الحق چنین باید چنین
تا برآرد نام در عالم به شاه نازنین
بست حزمش سدّ اسکندر زهی حزم متین

شاه را وصف کمال این بس کمال وصف هم قرّة العین نبی چشم و چراغ ملک و دین
(۴۰) چون تازیب از دعا یابد یا صدقی به از برای حفظ شه بگشاد در حصن حصین

صدق

ورد ارباب وفا بادا دعای دولتش

تا بود ختم دعا آمین رب العالمین

بسم

[در ستایش سرسلسله صفا، علی مرتضی (علیه السلام)]

صبح از رخساره چون مشکین نقاب انداخته مهر رویش مهر را در اضطراب انداخته^۱
تادل شب زنده داران شاد گردد صبح دم پرده شب را ز روی آفتاب انداخته
گشته چون صیت سلیمان خور از خاور بلند دیو شب بگریخته خود را در آب انداخته
لشکرانجم ز بیم شاه خاور در گریز خیمه ها افکنده خود را در شتاب انداخته
(۵) منقلب احوال شد عالم همانا پیک صبح در بسیط خاک صیت انقلاب انداخته
بس که دهر فتنه جو بر خواب راحت برده رشک هر سحر غوغا در این دیر خراب انداخته
تا کند نقب حصار چرخ در یک شب تمام سعی آن خورشید را در تفت و تاب انداخته
صبح را ذرات هستی چون نگردد عین نور چشم برگرد وجودش بو تراب انداخته
آن که برگردون چو انجم فوج فوج لشکرش آن که بر خیمه طناب اندر طناب انداخته
(۱۰) وان که رشک کمترین مملوک عالی شأن او آتشی در جان هر مالک رقاب انداخته
در رکاب همتش از بس که رفعت یافت چرخ روز و شب خورشید و مه را در رکاب انداخته
سرفرو نارد که با مهرش بود همسایگی سایه برفرق که آن عالی جناب انداخته
بسته حزمش دفتر تقدیر را حسب المرام خاطرش چون طرح قانون حساب انداخته
فته در عهدش مگر بیند پریشانی به خواب بهر آن در کنج غم خود را به خواب انداخته
(۱۵) ابر لطفش چشمه خورشید جاری ساخته باد قهرش پنجه شیران غاب انداخته

۱. ملا نظام استرآبادی در قصیده ۴۳ بیتی خود که به ستایش و آفرین امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداخته، چنین در مطلع

ناب انداخته:

ز آفتابش لنگری زرین طناب انداخته

شب قضا از ماه نو کشتی در آب انداخته

نافه از ناف آن عجب نبود عجب این کز زبان
نوبهار عالم فیضش بهشت عدن را
یافته صد چون شعیب و پور عمران فیض او
هر که از بهر اجابت برده نامش در دعا
(۲۰) جبرئیل نطق او طفلی چو عیسی از بیان
ای ز بد و آفرینش ملهم اسرار غیب
فیض ربّانی تو بخشی خلق رانه آن که او
در فضای قاب قوسی افکی تیر نظر
از طریق راستی خصم تو رو تابد بلی
(۲۵) باد در کف هر دلی را کان بود بی حبّ تو
باد پیمایی ست خصمت در بیابان ضلال
تا نروید تخم امیدی که بدخواهت فشاند
چون نخواهد دید خصمت از عمل روی امل
سالک راه تو را کاسوده از خبط و خطاست
(۳۰) خسته راه تو هر گه آب جسته حورعین
جز تو ای مغز حقیقت در مقام لوکشف
طالب مصر حقیقت یافته چون نهج تو
جان ندیده طرح را در عرصه گفتار تو
روسفید آن دل که عکس از روزن اخلاص او
(۳۵) کوکب اقبال کمتر خدمت مانند بدر
چيست چرخ و کهکشان در صیدگاه ملک تو
جامع اوصاف یزدانی عجب نبود اگر
رحمت آثار خداوند اچو ابر فیض تو
صدقی لب تشنه را زان ابر رحمت قطره ای
(۴۰) در بیابان فراقت بس که اشک از دیده ریخت
آن زیبا افتاده را گرد دست گیری دور نیست

خامه معجز نگارش مشک ناب انداخته
ساخته شرمنده وانگه در حجاب انداخته
چشم احسان چون به سوی شیخ و شاب انداخته
نور بر عرش از دعای مستجاب انداخته
هر زمان در دامن امّ الکتاب انداخته
در ضمیرت معنی فصل الخطاب انداخته
خمر خورده گوش بر بانگ ربّاب انداخته
این مقام آن را کجا باشد که قاب انداخته
زخم مار کینه اش در پیچ و تاب انداخته
چرخ در گرداب محنت چون حباب انداخته
بی زلال فیض چشمی بر سراب انداخته
در زمان از ابر آفت شد لعاب انداخته
بی خرد بهر چه خود را در عذاب انداخته؟
هادی توفیق در راه صواب انداخته
از گل جنت در آب او گلاب انداخته
دیده حق بین که بر لب لباب انداخته؟
خویش را در کشور جنت مآب انداخته
هر سخن سنجی که طرح انتخاب انداخته
نور مهرت بر رخس چون ماهتاب انداخته
مهر عالمتاب را در احتجاب انداخته
کومه صیادی و دام طناب انداخته
در خواطر وصف توشیء عجاب انداخته
در صدف های امل در خوشاب انداخته،
لطف کن کش سوز دل در التهاب انداخته
سیل چشم اشک بارش در خلاب انداخته
دوری از وصل تو او را چون خراب انداخته

جود تو گریبی نیازش سازد از دونان رواست ای همه از کان همت لعل ناب انداخته
 تابود ظلّ های دولت و بخت بلند دارد آن را بر سر هر کامیاب انداخته
 باد احباب تو را از شهپر روح الامین بر مفارق ظلّ رحمت انتساب انداخته
 مرغ روحی را که مأمن کعبه کوی تو نیست
 باد چون گنجشک در چنگ عقاب انداخته
 به ص

[در ستایش شاه طهماسب صفوی]

مژده ای دل که صباروح فزای آید یارب این راحت جان ها ز کجای آید؟
 نقد جان باد نثار قدمش کزدم او نه همین بوی وفای بوی خدای آید
 یارب این نکبت جان بخش چو انفاس مسیح از کجای فیض رسان جانب مای آید
 شد مگر باد صبا شانه کش طرّه حور کاین چنین مشک فشان غالیه سامی آید
 (۵) یا نسیم سحر از گلشن فردوس وزید یا مگر آهوی چین نافه گشای آید
 یا خود از گلشن اقبال سعادتندی این چنین روح فزای باد صبا می آید
 آن که در دولت او امن و امان از پی هم تو امان از فلک حادثه زای آید
 وان که چون فتح و ظفر در قدم رایت او دولت از پیش و سعادت ز قفای آید
 طوطی ناطقه اش هر نفس از عالم قدس هم چو روح القدس الهام سرامی آید
 (۱۰) رایش آن بدر منیر است که در پهلوی او نور خورشید کم از نور سُهای آید
 رویش آن مظهر انوار تجلی ست کزو بر سر مایده جود صلا می آید
 ای که از فیض سحاب کرمّت مالا مال همه در جوی امل آب بقای آید
 در جهان صیت سخای تو چنان گشت بلند که اگر گوش بگیرند صدای آید
 نو بهاری ست چنان عدل تو کز آمدنش جسم بی نامیه در نشو و نما می آید
 (۱۵) کشور جود تو را آب و هوا روح فزاست خرم آن دل که از آن آب و هوا می آید
 بیشه شیر به عدل تو چنان گشت کزو هر طرف نکبت آهوی خطای آید
 دهر آن میمنت از سایه اقبال تو یافت که به همسایگی جغد همای آید
 عمرها بود که دولت چو تومی خواست یکی تابد آنند کزو بوی وفای آید

کوه را صیت وقار تو خجل کرد چنان که مدام از بغلش آب حیا می آید
(۲۰) حکم عالی تو را کس نتواند رد کرد هم چو حکمی که ز دیوان قضا می آید
زان توکل که تو داری به خدا در همه حال یادت از کجروی چرخ کجای می آید؟
چرخ اگر راست رود با تو و گر کج که تو را کارها راست به توفیق خدا می آید
سرور را ملک پناه همه از عالم غیب بس که در جان و دلت نور و ضیا می آید
چیست در پرده اسرار که پنهان باشد از ضمیرت که ازو کشف عطا می آید؟
(۲۵) پس همان به که به عرضت نرسانم غم دل این زمان خود غم دل یاد که رامی آید؟
مدعایی که دلم راست چو پیداست که چیست بس کنم قصه که هنگام دعا می آید
تا که ارباب بیان را به ثنای دل و دست بر زبان کان سخا بحر عطا می آید
صفت دست و دلت ورد زبان همه باد
برزبان تا صفت جود و سخا می آید

بسم

[هفت بند در ستایش قرآن ناطق، علی بن ابی طالب علیه السلام]

السلام ای ذات پاکت نور رب العالمین از فروغ گوهرت روشن چراغ ملک و دین^۱
چار اصل و هفت اختر نه فلک مأمور تو این چنین باید ولی الله امیر المؤمنین
خار دامنگیر در راه تو نبود زان که نیست راه بی مانع به جز راه امام راستین
رای عالی تو را معمار این عالی اساس ساخت ایزد تا بود بنیاد بنیانش متین
(۵) بر سریر ملک و دین کو سرفرازی هم چو تو داور یزدان گزین مختار خیر المرسلین
در مهالک وجهه نوح و خلیل الله تویی در مسالک قدوة روح الله و روح الامین
گر نبودی ناخن شمشیر ظلمت سوز تو تا ابد می ماند خاک کفر بر روی زمین
کشور امکان سراسر مزرع احسان توست کیست در عالم کزان مزرع نباشد خوشه چین؟

۱. محتشم کاشانی، در هفت بند، به استقبال شتافته است؛ مطلع بند نخست:

السلام ای عالم اسرار رب العالمین وارث علم پیمبر فارس میدان دین
ناگفته نماند ملا حسن کاشی در هفت بند، گوی سبقت را از محتشم و صدقی روده است؛ با مطلع:
السلام ای سایه ات خورشید رب العالمین آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین

پست فطرت را نشد فطرت بلند از مسندت دون بود دون گرچه گردونش کند گردون نشین
(۱۰) از تو نصرت یافت دین حق و حجت جوی را در کفت شمشیر برق آساست برهان مبین
خامه معجزنگارت در رقم های بدیع از خطا محفوظ چون کلک کرام الکاتبین
مرحمت آثار و محض رحمت پروردگار کیست جز ذات تو غیر از رحمة للعالمین
گرچه باروح الامین همد رسول الله بود
یک دم از وصلت جدا در هم^۱ رسول الله بود^۲

ای تو در علم و عمل بی مثل کومثل تو کس ذات تو محسوس ذات الله این وصف تو بس^۳
(۱۵) گرنمودی مهر عونت آسمان آرای شرع از گلوی صبح ایمان برغی آمد نفس
پور عمران را شب دیجور دروادی طور مشته شد نور ذات توبه نار مقببس
بختیان عاق گردون را کشیده زیر بار در فغان دارند فراشان جاهت چون جرس
آن وقار توست کش روز و غا آید به گوش سورن و صور قیامت هم چو آواز مگس
داد ملک مالک الملکت که گردون عظیم کومه صیاد آن ملک است و تدویش قفس
(۲۰) صرصر قهرت چو برخیز معاذ الله ازان کوه راهرسوی سرگردان کند مانند خس
مخلصت را رشک خورشید است بر رخسار بخت خال های بی بدل مقدار آن قدر عدس
روزیجا از شر و شوری که در ملک وجود فتنه آن را داشتی در خواب و بیداری هوس
کشور جان آن چنان برهم خورد کز بیم آن حس نیابد جستن شریان شیران در بحس
بس که سیل خون زهر سوره بندد بر کسان بسته گردد وهم راه گریز از پیش و پس
(۲۵) ذوالفقارت آن کند در ستخیز آن چنان کان قیامت مشکل اردر حشر بیند چشم کس

از جواغردی و شمشیر تو گردید آشکار

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار^۴

ای سپهر از گوهر مهر تو زیور یافته شد سرآمد مهرور آن کز تو افسر یافته^۱

۱. یعنی: پریشان.

۲. محتشم: آن ید الله را که ابن عم رسول الله بود

۳. مطلع بند دوم محتشم:

ای به جز خیر البشر نگرفته پیشی بر تو کس

لا فتی الا علی گویند اهل روزگار

۴. محتشم:

گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود

پیشکاران بساط قرب را افکنده پس

ساکنان آسمان لا سیف الا ذوالفقار

ایزد اکسیر نظر دادت چه باشد پیش او
 کیمیاگر آن چه از گوگرد احمربافته
 عقل در جنب وجود هستی اغیار را
 از وجود وهمی صوفیه کمتر یافته
 (۳۰) نخل امیدی که سرسبز از سحاب فیض توست
 از نهال عمر باقی خضرش اخضر یافته
 پایه قدر تو را نسبت به ساق عرش نیست
 ز آنکه عقل آن پایه را از عرش برتر یافته
 راهرو در راه اخلاص توزیر پای بخت
 طایر اقبال را گسترده شهر یافته
 بحر جود توست آن دریا که کشتی امید
 هر طرف خود را چوبط دروی شناور یافته
 مایه احسان دریا کی شود نقصان پذیر
 کز سحاب فیض تو خود را توانگر یافته
 (۳۵) ساخته جود تواز عرض نیازش بی نیاز
 بردر حاجت روا چون حاجت آور یافته
 کام وصل از گوهر وصل تو جوید آفتاب
 گرچه عمری کنده جان و کان گوهر یافته
 بنده ام آن جرعه نوشی را که در بزم الست
 از می مهرت خواص آب کوثر یافته
 چنگ در عون تو زد مریم که خود را سرخ رو
 بعد نیل مادری بر چهره دختر یافته

عالم و آدم مسبب ذات قیاضت سبب

از توبودی نظم عالم آدم اربودی عزب^۲

(۴۰) ای بیان معجزات یاران مصطفی
 وی جهان دانشت عین جهان مصطفی^۳
 چشم حق بین تورشک چشمه خورشید شد
 تا به چشمت یافت ره آب دهان مصطفی
 لامکان در زیر پای قدر عالی شأن توست
 نیست آسان جا گرفتن در مکان مصطفی
 روشن است این بر همه کز آبیاری سعی تو
 بار آورده نهال بوستان مصطفی
 [آمده از نور ذات پاک وجود و غیرت
 عالم آرا اختران آسمان مصطفی
 (۴۵) آستان شرع چون عالی شد از تعظیم تو
 آسمان فیض بخش است آستان مصطفی
 سربه سرفضل الهی داشت ارزانی به تو
 آن چه از اخلاق ایزد بود از آن مصطفی

۱. مطلع بند سوم محتشم:

ای که پیغمبر مقام از عرش برتر یافته زآستان آسمان معراج دیگر یافته

۲. محتشم:

نور معبودی و آب و گل ظهورت را سبب زآسمان می آمدی می بود اگر آدم عزب

۳. مطلع بند چهارم محتشم:

ای وجود اقدسست روح و روان مصطفی مصطفی معبود را جانان تو جان مصطفی



شهرت وصف کمالات تو امروزینه نیست
 حرز جان ورد زبان ارباب ایمان رابس است
 زان شکرریز است لعل روح افزایت که داد
 (۵۰) هرچه ز اجناس فضایل در شمار آرد خرد
 با ممت دایم که لطفی هست و خواهد بود هم

مصطفی

یک جهت باتوست شاها چون دل یک روی من

بی جهت نبود اگر لطف تو بیند سوی من^۱

رفعت شأن از خدایت یا امیرالمؤمنین
 مرد را از پاد در آرد کوه را از جابرد
 (۵۵) این همه گوهر که پر شد دامن افلاک
 ازو
 سیر کرد از فربهی آزرگسنة چشم را
 چون نسیم صبح رحمت می دهد یاد از بهشت
 شهرت دست ولایت داد در ملک وجود
 بی مدد از هادی توفیق سالک چون برد
 (۶۰) آن چه از اسرار غیبی کس نداند جز خدای
 نیست جایی از تو خالی مشکل است ادراک این
 مادحت آسوده دل از موج خیز حادثات
 صد چو افلاطون و لقمان [را چو] طفل درس داشت
 خوش تراست از گنج قارون نزد ارباب خرد

(۶۵) می برد از پیش چون لطف خدا کار تورا

۱. محتشم: تادم آخربه سوی توست شاها روی من وای جان من اگر آن دم نبینی سوی من

۲. مطلع بند پنجم محتشم:

ای سلام حق ثنایت یا امیرالمؤمنین وی ثناخوان مصطفایت یا امیرالمؤمنین

خضم نتوان شکستن قدر و مقدار توراً^۱

ای که دارالملک هستی دارفرمان شماست
نکته‌ی کزوی حیات جان در آن یابد کسی
سایه گستر بر سر دنیا و مافیها که دید
آن که در علم الهی فایق آمد گاه بحث
(۷۰) از معارف این مرا بس کاین قدر دانسته‌ام
کبریا در عالم امکان نگجد بیش ازین
ارتفاع شان همین باشد که در آغاز کار
ز آفتاب روز فردای قیامت فارغ است
بهره‌مند از خوان روزی راز هر نوعی که هست
(۷۵) کعبه را هر چند ارکان استوار آمد ولی
صدقی صادق که از روح الله این تأیید یافت
دردش از پا گرچه افکنده ست باکش نیست چون

درد دل پنهان ز اهل چاره نتوان داشتن

مشکل است آری حدیث درد پنهان داشتن^۳

ای خدا و مصطفی را محرم و قایم مقام
(۸۰) قبه قدر توراً از عرش برتر یافت عقل
کیست جز بانی مهرت تا کند از بیم حشر
بادۀ بغضت معاذ الله ازان هر کس که خورد
گر نبودی علم و تدبیر تو ماندی تا ابد

از وجودت کعبه ذی شأن محترم بیت الحرام^۴
با خدا همراز چون نبود چنین عالی مقام؟
خانه تنگ دل احباب را دارالسلام؟
ساخت بر خود خمر روح افزای جنت را حرام
ملک عرفان بی نظام و قصر ایمان ناقام

۱. محتشم: حق شناسان گریه دست آرند معیار توراً حد فوق ماسوی دانند مقدار توراً

۲. مطلع بند ششم محتشم:

۳. محتشم: ای که دیوان قضا قایم به دیوان شماست تابع حکم خدا محکوم فرمان شماست

۴. مطلع بند هفتم محتشم کاشانی: دین به دورانی چنین کفر است پنهان داشتن در گهت را قبله ایم و روضه ات را کعبه نام

جامع اسمای حسنی ذات عالی قدر توسست
 این مسما را بود درخور ولی الله نام
 (۸۵) سنگ دشمن چون کد کسر بنای حرمتت
 هست بنیان علو قدرت ایزد احترام
 عقل اوصاف تو را می خواست کآرد در شمار
 ماند در حیرت که آغازش نماید از کدام
 یافت فرق فرقدان را زیر پای قدر تو
 هر که از راه رضای تو برون بنهاد گام
 زنده داران شب امید را بریاد تو
 صبح بر سر ریخت هر نقدی که کرد از مهر و ام
 چون عجایب را تویی مظهر عجب نبود اگر
 از سحاب بحر فیضت سبزه روید از رخام
 (۹۰) مخلصت راهادی دارالسلام اخلاص توسست
 شکر لله کان سعادت شد نصیم والسلام

ای شناسای تور اعرافان به از خلد برین

عارفت آسوده دل از فادخلوها خالدين^۱

بص

[در رثای سالار شهیدان کربلا، امام حسین علیّه السلام]

طوفان موج خیز بلا عام شد دگر
 صبح نشاط اهل وفا شام شد دگر
 بادود آه ظلمت غم اتفاق کرد
 بنیاد ظلم گردش ایام شد دگر
 مرغ سرور کز قفس غم رمیده بود
 آمد به جای خویش و به غم رام شد دگر
 چندان بریخت خون دل از دیده شفق
 کش پرده های دیده جگر فام شد دگر
 (۵) غم خوردن است کاردل اهل دل کتون
 ساقی بزم عمر غم آشام شد دگر
 افغان وحش و طیر به گردون کشید سر
 دام بلا نصیب دد و دام شد دگر
 آتش علم زد از دل و اندوه صف کشید
 چرخ آن چه میل داشت سرانجام شد دگر

برخواست رستخیز مگر روز محشر است

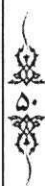
یا دهر در مصیبت آل پیمبر است

ای در خیال آن که شفق لاله گون چراست
 آن پرده های چشم شهیدان کربلاست
 (۱۰) از نعل مه در آتش این زال کینه جوی
 دل شد قرین درد محرم که بی دواست
 سالی عجب گذشت و مه بوالعجب رسید
 در روز درد پرور و در شام غصه زاست

آن روز روغود دگر از نقاب صبح
آمد زمان چاک گریبان و سیل اشک
در ماتم چنین دل پردرد و سوز را
(۱۵) هر که که آفتاب گرفت این عزا بسوخت
شد سینه شرحه شرحه و تسکین نیافت دل
از جرم آن که آب به لب تشنگان نداد
موج فرات بر تن او مار جان گزاست
کز سر گرفته تا به قدم محنت و عناست
کان راه و رسم تعزیت آل مصطفاست
جز صبر چاره نیست ولی صبر از کجاست؟
داغ غمش که لازم اندوه این عزاست
درد دلی ست این که نیاید به شرح راست
موج فرات بر تن او مار جان گزاست
گردون چو خواست از نظر اهل دل کباب
آتش به کف رسید محرم به اضطراب

بنموده ماه ماتم پرسوز و درد باز
(۲۰) از یاد اهل بیت زمین و زمانه را
آن را که درد و محنت این خاندان بُود
نقد بهای روضه جنت که بی بهاست
از خاکیان راه محبت زمان زمان
در روزگار از مه پرغم نشان نبود
(۲۵) طی کرد چون زمانه زمان نشاط را
یک رنگ شوبه آل علی و زدودیده ریز
داغی که بود درد دل ماتازه کرد باز
بگرفت اشک گرم رو و آه سرد باز
چون خویش را نیاورد از خواب و خورد باز
خوش آن که سیم اشک به رضوان شمرد باز
خاکی غصه دود بر آورد و گرد باز
آوردش از کجا فلک هززه گرد باز
ای دل بساط عیش بیاد نرورد باز
اشک عقیق رنگ به رخسار زرد باز
امروز خوش بریز دلا اشک سینه سوز
می داری اش نگاه برای کدام روز؟

ای دیده روز ماتم آل عباس است این
اشک تو را فرشته رحمت به باغ خلد
(۳۰) مقدار دانه گهرت گرچه اندک است
ای جسته صندل از پی درد سرگاه؟
آلوده شوبه گرد و غبار غمش چو صبح
امروز اهل بیت نبی در پلاس غم
بر جامه راست کن علم از چشم طراز
(۳۵) آل رسول در غم و خیل یزید شاد
در خون نشین که واقعه کربلاست این
می پرورد که تخم ثواب خداست این
لیکن ز روی قدر دُر بی بهاست این
خاک حسین طلب که سراسر شفاست این
یکسر مَثَل وجود تو را کیمیاست این
در بر تو را لباس طرب بدغااست این
روز جزا علامت اهل وفاست این
ای روزگار شرم نداری چه است این؟



از دود آه صبح فراغت نقاب بست

سودای شام غصه دگر راه خواب بست

باسیل اشک و جان کباب از غم حسین شد جن وانس بی خورو خواب از غم حسین
در موج خیز دیده بوّد اشک گرم رو سرگشته ترزگوی حباب از غم حسین
زین خاکدان غم به کدام آبرو رود آن را که نیست دیده پرآب از غم حسین؟
(۴۰) عمری کجا بود که نخواهد طناب خود هم چو طناب عمر شهاب از غم حسین
آن را مگوی دل که نبندد گره در او خونابه هم چو لعل خوشاب از غم حسین
کی برخورد ز تخم امل در بهار عمر آن را که نیست اشک سحاب از غم حسین
امروز کی خورد غم فردا کسی که خورد خواب دل چو بادۀ ناب از غم حسین؟

هرچند زهر غصه نه مطبوع و دلکش است

درکش دلا که زهر به یاد حسین خوش است

(۴۵) ای قصر کبریای تو را لامکان مکان محکوم امرو نهی تو افراد انس و جان
عالی جناب آن که گدای گدای توست مالک رقاب آن که تورابنده شد ز جان
سری ست ماتم تو نهان در حجاب غیب روشن ضمیر عشق شناسد که چیست آن
آن بی حیا که سگ بچه پرورد سال ها تا در برابر تو کند لابه و فغان
گویا خبر نداشت که مه را براوج چرخ از لابه سگان نرسد مطلقا زیان
(۵۰) شاهاتو بحر رحمت و مامشت خاک سار بر ساحلت فتاده چو ماهی دل طپان
از آتش غم و خس و خاشاک تیرگی پیچیده دود دل همه در مغز استخوان
چشمی به راه منتظر موج خیز تو تا کی چنان شود که نماند ز مانشان
ما را به خود کشیده ز راه کرم بیخوش وصلی چو وصل قطره به دریای بی کران

تا غنچه راست خنده به لب از نسیم باد

صدقی به یاد آل علی دل شکفته باد

بسم

کتاب نامه

۱. احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشر بابک، تهران، ۱۳۵۷.
۲. بیانی، مهدی (۱۳۵۷ش)، فهرست ناتمام تعدادی از کتاب های کتابخانه سلطنتی، تهران.
۳. تذکره آتشکده، لطف علی بیگ آذریبگدلی، تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸.
۴. تذکره تحفه سامی، سام میرزا صفوی، به کوشش احمد مدقق یزدی، انتشارات سامی، یزد، ۱۳۸۹.
۵. تذکره روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، به تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن زاده آدمیت، انتشارات کتابخانه رازی، تهران، ۱۳۴۳.
۶. تذکره ریاض الشعراء، علی نقی واله داغستانی، مقدمه و تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۴.
۷. تذکره مجالس النفائس، میر نظام الدین علی شیر نوایی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، کتابخانه منوچهری، تهران، ۱۳۶۳.
۸. تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح سید محمد رضا طاهری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۸.
۹. خلد برین، محمد یوسف واله اصفهانی، تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۲.
۱۰. خلاصة الاشعار وزبدة الافکار (بخش کاشان)، میر تقی الدین کاشانی، به کوشش عبد العلی ادیب برومند و محمد حسین نصیری کهنمویی، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۴.
۱۱. خلاصة التواریخ، قاضی احمد بن حسین میرمنشی قی، تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹.
۱۲. دانش پژوه، محمد تقی (۱۳۴۸)، فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه، تهران.
۱۳. دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۸۰.
۱۴. دیوان محتشم کاشانی، تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۲.

۱۵. دیوان نظام استرآبادی، تصحیح و تحقیق شایسته ابراهیمی، مرضیه بیگ وردی لو، انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۱.
۱۶. دیوان ظهیرالدین فاریابی، تصحیح و تحقیق و توضیح امیرحسن یزدگری، به اهتمام اصغر دادبه، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۱.
۱۷. دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.
۱۸. دیوان حسن کاشی، به کوشش سیدعباس رستاخیز و با مقدمه حسن عاطفی، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
۱۹. دیوان خاقانی شروانی، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، به اهتمام جهانگیر منصور، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۹.
۲۰. ذبیحی، مسیح (۱۳۴۸)، با همکاری افشار، ایرج و دانش پزوه، محمدتقی: استرآبادنامه، (بخش سوم)، تصحیح شرح حال علما و ادبای استرآباد تألیف محمد صالح استرآبادی، امیرکبیر، تهران.
۲۱. رستاخیز، سیدعباس، منتخب الاشعار فی مناقب الابرار، با مقدمه رسول جعفریان، نشر عرفان، تهران، ۱۳۸۲.
۲۲. سفینه خوشگو، بندر بن داس خوشگو، تصحیح سید کلیم اصغر، انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
۲۳. سید احمد حسینی اشکوری (۱۳۸۲)، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، نشر مرکز احیای میراث اسلامی، قم.
۲۴. صفا، ذبیح الله (۱۳۸۰)، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران.
۲۵. عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تقی الدین محمد اوحدی بلیانی اصفهانی، تصحیح ذبیح الله صاحبکار و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۹.
۲۶. گلچین معانی، احمد (۱۳۶۸)، تذکره پیمانه، انتشارات سنایی، تهران.
۲۷. مآثر الملوک، به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایون، غیاث الدین حسینی خواند میر، به تصحیح میرهاشم محدث، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۲.

۲۸. مخزن الغرائب، شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام محمد باقر، لاهور، ۱۹۸۶.
۲۹. مذکر احباب، سید حسن خواجه نقیب الاشراف بخاری (متخلص به ثاری)، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
۳۰. منزوی، احمد (۱۳۵۰)، فهرست نسخه های خطی فارسی، مؤسسه فرهنگی منطقه ای (RCD)، تهران.
۳۱. نتائج الافکار، محمد قدرت الله گویاموی، تصحیح: یوسف بیگ باباپور، مجمع ذخائر اسلامی، قم، ۱۳۸۷.
۳۲. نفیسی، سعید (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، انتشارات فروغی، تهران.
۳۳. هفت بند، هفتاد بند، به کوشش سعید هندی، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۸.

